



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۳۰

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا

يَصِفُونَ ﴿٩١﴾ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٩٢﴾﴾

سرایت پندار اتخاذ ولد برای خدا از بت پرستان به اهل کتاب

چون سوره مبارکه مؤمنون در مکه نازل شد و همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید عناصر محوری سور مکی اصول دین است یعنی توحید نبوت و معاد، گرچه خطوط کلی اخلاق و حقوق را هم به همراه دارد لذا آنچه در فضای شرك آلود مکه مطرح بود این آیات سوره «مؤمنون» مطرح می‌کند و ابطال می‌کند. یکی از مطالبی که در بین مشرکین رایج بود و از آنجا به برخی از اهل کتاب سرایت کرد مسئله اتخاذ ولد است. آنها یعنی مشرکان، فرشتگان را فرزندان خدا می‌پنداشتند و قدیسیں بشر را احياناً فرزندان خدا می‌پنداشتند همین پندار موهوم به مسیحیت و یهودیت سرایت کرده است گروهی از اهل کتاب عذیر را فرزند خدا پنداشتند و گروهی از مسیحیها هم عیسی (سلام الله علیه) را فرزند خدا تلقی کردند.<sup>۱</sup> در این بخش وقتی اصل حرف که حرف مشرکین باشد ابطال شده باشد دیگر

۱. سوره توبه، آیه ۳۰.

جا برای سخن اهل کتاب نیست اصل اتخاذ ولد محال باشد دیگر سخن از فرزند خدا بودن عَزَّوَجَلَّ یا فرزند خدا بودن مسیح مطرح نیست این مطلب اول.

### دلایل قرآن بر ردّ قائلین به اتخاذ ولد برای خدا

مطلب دوم آن است که آیات قرآن کریم در جریان ولد سه طایفه است: يك طایفه مستقیماً نقل می‌کند که گروهی از اهل وثن و صنم یعنی مشرکان بالصراحه می‌گفتند: ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾ خدا والد است و فرزند دارد مطابق آنچه در سوره مبارکه «صافات» آمده آیه ۱۵۱ به بعد سوره «صافات» این است: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ \* وَلَدَ اللَّهُ﴾ - معاذ الله - خدا والد است و فرزند دارد که سوره مبارکه «توحید» که دارد ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾<sup>۱</sup> مستقیماً ناظر به ابطال این طرز تفکر است یعنی همان طوری که در انسانها جزئی از انسانی جدا می‌شود و به صورت فرزند در می‌آید درباره خدا هم - معاذ الله - چنین تلقی باطلی داشتند. قرآن کریم ضمن نفی این مطلب می‌فرماید خداوند منزّه از صاحبه است وقتی او همسر ندارد چگونه فرزند داشته باشد ممکن است به صورت معجزه زنی بی‌همسر مادر بشود اما کسی که نه مذکر است و نه مؤنث چگونه فرزنددار بشود لذا تعبیر به منزّه بودن، تعبیر به اینکه ﴿مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً﴾<sup>۲</sup> در کنار ﴿لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا﴾<sup>۳</sup> مطرح است. طایفه دوم از آیاتی که مربوط به ولد است آن اتخاذ ولد تشریفی است که گروهی از اهل کتاب می‌گفتند: ﴿نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ﴾<sup>۴</sup> این فرزند تشریفی نشان تقرّب خاص است می‌گفتند ما محبوبان الهی هستیم فرزندان الهی هستیم نه به این معناست که از او متولد شدیم نه به معنای ثبّتی است که او ما را فرزند خود گرفته که نیازهای او را برطرف کنیم بلکه ما در اثر بندگی خاص به او

۱. سوره اخلاص (توحید)، آیات ۱ - ۳.

۲. سوره جن، آیه ۳.

۳. سوره اسراء، آیه ۱۱۱؛ سوره فرقان، آیه ۲.

۴. سوره مائده، آیه ۱۸.

نزدیک‌تر از دیگرانیم لذا محبوب اویم و فرزند او. این سخن شرعاً ممنوع است دلیلی بر او نیست اطلاق این تعبیر روا نیست و مانند آن اما این سخن از شرک نیست ﴿نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ﴾ سخن از شرک نیست چون خودشان را اله نمی‌پنداشتند.

بخش سوم از آیات که مربوط به اتخاذ ولد است آن است که - معاذ الله - ذات اقدس الهی فرزند دیگری را فرزند خود قرار بدهد تَبَنَّى کَند بُنُوْتُ اتخاذ کند که مشکلات او را و کارهای او را حل کند. این يك نحوه شرک است الوهیت متعدد است و مانند آن، این طایفه سوم از آیات که ناظر به اتخاذ ولد است که غیر از مسئله ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾<sup>۱</sup> سخن از ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾<sup>۲</sup> است با آیاتی نظیر ﴿سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾<sup>۳</sup> ابطال می‌شود. خدا برای چه فرزند اتخاذ بکند که کارهای او را انجام بدهد؟ او منزّه از حاجت است (يك) غنی است (دو) نه حاجت دارد و نه در کارها محتاج به ابزار و علل و وسایل است همه ابزار و وسایل به او محتاج‌اند لذا با این دو وصف از اسمای حسنا این مسئله ابطال شده که فرمود: ﴿سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾ او حاجت ندارد (يك) و نیاز دیگران را هم او برطرف می‌کند که ﴿أَغْنِيْ وَ أَقْنِيْ﴾<sup>۴</sup> هم غنا می‌دهد هم قُنیه هم بی‌نیازی می‌بخشد هم سرمایه عطا می‌کند ﴿أَغْنِيْ﴾ با غین و ﴿أَقْنِيْ﴾ با قاف اینکه در قرآن خدا مُعْنی و مُقْنی شد یعنی هم غنا می‌دهد هم قُنیه می‌دهد ناظر به این است خب پس اتخاذ ولد اگر به این معنا باشد که بخشی از کارها را خدا به آنها واگذار بکند آنها دستیار خدای سبحان باشد این مستحیل است.

۱. سوره صافات، آیه ۱۵۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۶؛ سوره یونس، آیه ۶۸؛ سوره کهف، آیه ۴.

۳. سوره یونس، آیه ۶۸.

۴. سوره نجم، آیه ۴۸.

## ناتوانی غیر خدا در خلقت و تدبیر نظام هستی

در سوره مبارکه «سبا» مظاهره بالقول المطلق نفی شده است در سوره مبارکه «سبا» آیه ۲۲ این بود که غیر خدا هیچ سهمی در نظام هستی ندارد لا بالاستقلال (يك) لا بالمشاركة (دو) لا بالمظاهره (سه)، اگر غیر خدا سهمی در عالم داشته باشد یا برای آن است که ذره‌ای را مستقلاً آفرید یا برای آن است که در آفرینش یا تدبیر ذره‌ای او شريك خداست یا برای آن است که در تدبیر ذره‌ای او دستیار خداست والتالی بأسره الثلاث مستحيل.

آیه ۲۲ سوره مبارکه «سبا» این بود: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ (يك) تقریرش به صورت قیاس استنایی این است که اگر غیر خدا سهمی در تدبیر ذره‌ای از ذرات عالم داشته باشد این مقدم «لکان إِمَّا بِالاستقلال أَوْ بالمشاركة أَوْ بالمظاهره» این تالی، «والتالی بأسره الثلاث مستحيل فالمقدم مثله»؛ اگر موجودی بخواهد در عالم سهم مستقلاً در تدبیر داشته باشد یا برای آن است که آن ذره را مستقلاً تدبیر می‌کند یا برای آن است که شريك خداست در تدبیر آن ذره یا برای آن است که دستیار و معاون خداست هر سه مستحيل است زیرا خدای سبحان قدرتش نامتناهی است و هر چه در عالم هست مخلوق اوست ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> لذا فرمود: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ﴾ این ﴿لَا يَمْلِكُونَ﴾ ناظر به بطلان تالی سه‌گانه است ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ (يك) ﴿وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ﴾ نه شريك الباری اند در مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (دو) ﴿وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾<sup>۲</sup> نه مظاهرند ظهیرند پشتیبان‌اند پشتوانه‌ خدایند (سه) پس بیکار محض اند خب اگر بیکار محض اند چه الوهیتی دارند؟! می‌ماند مسئله شفاعت، شفاعت حق است برای انبیا و اولیاست که به آنها اجازه داده آن را در آیه ۲۳ سوره «سبا» بیان کرده فرمود شفاعت مثل این سه قسم نیست که

۱. سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

۲. سوره سبا، آیه ۲۲.

مستحیل باشد اقسام سه گانه قبل محال است یعنی استقلال، مشارکت، مظاهره مستحیل است اما شفاعت به اذن خدا باشد ممکن است ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذْنُ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ﴾ که بحث دیگر است.

### بطلان ادعای تشریفی بودن اتخاذ ولد برای خدا

بنابراین غیر خدا هیچ سهمی ندارد اگر بگویید منظور از اتخاذ ولد یعنی تشریفی است این شرعاً چنین تعبیری ممنوع است و محال نیست که کسی متقرب به خدا باشد باید بگویید عبد مقرب إلى الله نه ولد مقرب إلى الله این يك منع شرعی دارد اما تقرب و بنده صالح بودن این کار ممکن است و اگر اتخاذ ولد منظور آن است که ذات اقدس الهی برخی را فرزند خود قرار داد و کارها را به او واگذار کرد که دستیار او باشد این مستحیل است لذا اتخاذ ولد به این معنا هم مستحیل نظیر ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾<sup>۱</sup> که در سوره «صافات» بود و محال. در این بخش فرمود یعنی در سوره مبارکه «مؤمنون» ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ﴾ خب، وقتی اصل حرف در شرك باطل شد آنچه در سوره مبارکه «نساء» قبلاً گذشت که حرفهای مشرکان به مسیحیت رسیده است این هم همین طور است فرمود: ﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup> در صدر همین آیه این است که ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾ این ﴿رَسُولُ اللَّهِ﴾ است و ﴿كَلِمَتُهُ﴾ است و ﴿أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ﴾ است و ﴿رُوحٌ مِنْهُ﴾ است و همین، دیگر سخن از فرزند خدا بودن نیست خود مسیح عبد محض است و استنکاف هم ندارد از این کار. خب وقتی اصل این توهم در بین مشرکین

۱. سوره صافات، آیه ۱۵۲.

۲. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

رایج بود و ابطال شد آنچه به اهل کتاب دربارهٔ عزیر و مسیح (سلام الله علیهما) سرایت کرده است آن هم می‌شود باطل.

در سورهٔ مبارکه «انعام» که آن هم بخش قبلاً گذشت آیه ۱۰۱ به این صورت بود ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اَنۢى يَكُوۡنُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمۡ تَكُنۡ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَیْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیۡمٌ﴾<sup>۱</sup> اولاً ذات اقدس الهی منزّه از جرمیت و جسمیت و والد بودن است (يك) ثانیاً كلّ ما سوا مخلوق خدا هستند این هم معقول است هم مقبول، معقول است برای اینکه هر ممکنی خالق دارد، مقبول است برای اینکه شما قبول کردید ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمۡ مِّنۡ خَلَقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُوۡلُنَّ اللّٰهُ﴾<sup>۱</sup> شما قبول دارید که خالق غیر از خدا نیست خب اگر خالق غیر از خدا نیست مدبّر هم غیر از خدا نمی‌باشد چون آنکه آفرید باید پیروراند کسی که چیزی را نیافریده از آغاز و انجام او بی‌خبر است از پیوند او با كلّ جهان بی‌اطلاع است چگونه می‌تواند او را اداره کند، لذا با این دو بیان آن سخن را ابطال کرد فرمود: ﴿اَنۢى يَكُوۡنُ لَهُ وَلَدٌ﴾ برای اینکه او جرم نیست جسم نیست و مانند آن، و از طرفی همسر ندارد ﴿وَلَمۡ تَكُنۡ لَهُ صَاحِبَةٌ﴾ ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَیْءٍ﴾ هر چیزی را هم او آفرید.

### اتکای به اوهام و گرایش به شرك در اثر دوری از وحی

مبادا کسی بگوید این حرفها نیاز به وحی ندارد بشر درست است که ممکن است بی‌دین باشد ولی بددینی می‌ماند، بی‌دینی نمی‌ماند مثل همین فروپاشی کمونیسم شما در جریان فروپاشی شوروی دیدید این مثل آدم‌برفی آب شد اما الآن که عصر علم و جزء پیشرفته‌ترین عصرهای جهان است از نظر علمی دو قدم آن طرف‌تر می‌روید می‌بینید هند با همهٔ پیشرفت‌هایش دارد گاو و مدفوع گاو و ادرار گاو را تقدیس می‌کند پست‌تر از گاو را هم دارند

۱. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

می‌پرستند بالأخره باشد به جایی باید تکیه کند تعجب نکنید که چرا قرآن اینها را مطرح کرده ما به برکت اهل بیت سرشار از این معارفیم اما بشر وقتی قرآن و عترت را گذاشته کنار الیوم که عصر علم و پیشرفته‌ترین عصرهاست دارد ادراک گاو را تقدیس می‌کند مثل زمزم و آنها خیلی پیشرفته‌تر از ایران‌اند ایران تازه در بخشهای انرژی هسته‌ای برای مصالح صلح آمیز دارد قدمهای اولیه را برمی‌دارد آنها سالها قبل از انقلاب، اتمی بودند چنین کشوری است با آنکه اسرارآمیز است آن سرزمین، پیشرفتهای عمیق علمی دارد و اتمی شد در سالیان خیلی قبل، اما وقتی که می‌روید می‌بینید که به جای مسجد آنها بتکده دارند خلئی هست که دین باید آن خلأ را پر کند فرمود آن که خداست که منزّه از جرم و جسم است (یک) منزّه از همسرداری است (دو) و کلّ شیء را هم که شما قبول دارید او خلق کرده این سومی جدال احسن است که ﴿وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾<sup>۱</sup>

اینکه می‌بینید الآن به دنبال عرفانهای کاذب راه افتادند برای آن است که بشر بالأخره به جایی باید تکیه کند اگر عقل نشد به وهم تکیه می‌کند چون عقل نبود به موهومات بسنده کردند فرمود شما که قبول دارید او خالق کلّ شیء است خب اگر خالق کلّ شیء است چگونه آنها را به عنوان دستیار می‌گیرد به عنوان فرزند می‌گیرد برای چه بگیرد؟ در آیه سوره مبارکه «انعام» آیه ۱۰۱ به این صورت آمده است ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ این ﴿خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ جدال احسن است یعنی مطلبی است حق چون معقول است و برهان‌پذیر است، جدالی است احسن چون شما قبول دارید که ﴿وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾

۱. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

## دلالت وصف «سبحان» و «غنی» بر نزاهت خداوند از اتخاذ ولد

در سوره مبارکه «یونس» به این دو وصف از اسمای حسنای الهی اشاره کرده است که او هم سبحان است هم غنی آیه ۶۸ سوره مبارکه «یونس» این است ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ﴾ یعنی این حرف باطل است او منزّه از جرم بودن جسم بودن است وقتی منزّه باشد دیگر فرزند داشتن ممکن نیست خب اگر بگویید حالا صرف نظر از این برهان، او دستیار می خواهد کمک کار می خواهد کلّ جهان را بخواند اداره کند يك معین و معاون می خواهد، فرمود: ﴿هُوَ الْغَنِيُّ﴾ این ﴿هُوَ﴾ آوردن و «الف» و «لام» بر سر خبر آوردن هم مفید حصر است او بی نیاز محض است برای چه دستیار بخواند پس اگر برای رفع نیاز باشد که او ﴿الْغَنِيُّ﴾ است اگر برای انشقاق و انفصال جرمی از او باشد او سبحان است او منزّه از جرمیت و جسمیت است دوتا برهان در سوره مبارکه «یونس» آمده.

قبلاً ملاحظه فرمودید که اسمایی که در آغاز آیه یا اثنای آیه یا پایان آیه آمده این کلید محتوای آن آیه است یا کلید قابلی است یا کلید فاعلی، اگر وصف، وصف فاعل است اوصاف خدا را ذکر می کند یعنی خدا می بخشد خدا عفو می کند پایان آیه این است که ﴿هُوَ الْعَفْوَ الرَّحِيمُ﴾<sup>۱</sup> و مانند آن یا کلید، کلید قابلی است اگر در صدد پرورش انسانهاست در ذیل، اوصافی ذکر می کند که لیاقت انسان کارایی انسان کارامدی انسان را مطرح می کند بنابراین اسمایی که در هر آیه است کلید محتوای همان آیه است یعنی اگر شما بخواهید برهان اقامه کنید اگر دوتا اسم آمده دو برهان است چون دو حدّ وسط است وحدت و کثرت براهین به وحدت و کثرت حدود وسط است يك وقت این حدّ وسطها یکی است منتها شبیه هم اند مرادف هم اند ولو دو حدّ وسط ذکر شده ولی يك برهان است دو تقریر دارد اما اگر حدّ وسط واقعاً متعدّد بود و دوتا بود، دو برهان است حقیقتاً، سبحان يك چیز است غنا يك چیز دیگر است یکی

۱. سوره یونس، آیه ۱۰۷.



از اسمای تنزیهیه است یکی از اسمای تشبیهیه است دوتا برهان حقیقی در آیه سوره مبارکه «یونس» مطرح است یعنی در آیه ۶۸ فرمود: ﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ﴾ (يك) ﴿هُوَ الْغَنِيُّ﴾ (دو) آن وقت ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ می تواند برهان سوم باشد ﴿إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا﴾ شما دلیل ندارید وقتی سلطان نبود دلیل نبود می شود هرج و مرج.

### تبیین بطلان پندار مشرکان در اتخاذ ولد برای خدا

اگر کسی عاقل نبود در بخش اندیشه گرفتار هرج و مرج است برای اینکه اوهام که به جایی بند نیست خیالات هم که به جایی بند نیست همه اینها صغریات اند هیچ کدام کبرای کلی ندارند یعنی اگر شما کار را به دست واهمه بخواهی بسپاری این پرحرفی می کند چون استدلال بدون کبرای کلی شدنی نیست از دوتا مقدمه جزئی هرگز، هرگز یعنی هرگز به نحو سالبه کلیه نمی شود استدلال کرد «عن جزئین لا یکن قیاس» هیچ برهانی از دوتا مقدمه جزئی تشکیل نمی شود این می شود تمثیل به قیاس فقهی و اصولی، باید کلی باشد تا يك کبرای کلی و ضابط کلی نداشته باشد این استدلال سامان نمی پذیرد وهم هم که کلی درك نمی کند نه خیال توان ادراك صور کلی دارد نه وحی، ادراك این را، اگر کسی در حدّ وهم و خیال بود و وهّام و خیال بود همیشه سرگردان است این راهی برای استدلال ندارد اما اگر به عقل رسید می تواند این واهمه ها را و این خیالها را این موهومات و متخیلات را که صغریات خوبی تحویل می دهند تحت پوشش يك کبرای کلی بیاورد و استنتاج کند.

فرمود شما برهان ندارید چه از راه سبحان بگوییم حق با وحی است، چه از راه غنا بگوییم حق با وحی است، چه از راه ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ بگوییم حق با وحی است ﴿إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا﴾ چیزی که بتواند سلطان بخش اندیشه باشد شما ندارید يك سلسله اوهام است پراکنده، يك سلسله خیالات است پراکنده، صدر

و ساقه‌ای ندارد ﴿إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.<sup>۱</sup> در بخشهایی از سوره مبارکه «بقره» هم باز همین مطلب آمده<sup>۲</sup> در سوره مبارکه «جن» هم باز مسئله اتخاذ ولد نفی شده است آیه سه سوره مبارکه «جن» این است ﴿وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾ خب جنّها هم موحد داشتند، مشرک داشتند، مؤمن داشتند، کافر داشتند، منافق داشتند، مؤمنشان همین حرف را می‌زند که ﴿تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾ این راجع به اتخاذ ولد که اقسام سه‌گانه داشت و مبسوطاً بیان شد.

### تعلیلی دیگر بر بطلان اتخاذ ولد برای خداوند

اما در جریان جمله بعدی؛ چون نفی خاص مستلزم نفی عام نیست حالا ممکن است کسی مدعی وثیقت باشد مشرک باشد و نگوید که اینکه شریک خداست فرزند خداست؛ نه ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾<sup>۳</sup> بگوید نه تَبَنَّى اَوَّلَى داشته باشد نه تَبَنَّى ثانی ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ﴾ هم نگوید، بگوید خدا کارها را به اینها واگذار کرده است تفویض کرده است اینها ارباب متفرقه‌اند. فرمود: ﴿وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ﴾ از نفی خاص به نفی عام رسید یعنی غیر از خدا الهی در عالم نیست ﴿إِلَّا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ﴾<sup>۴</sup> چرا؟ برای اینکه شما نظم موجود را که می‌بینید شما چه در زمین باشید با همه پهنه و گستره‌ای که زمین دارد، چه در آسمان باشید با همه فراخناکی که دارد، آسمان و زمین را بخواهید طی کنید اینها يك پیوند علمی دارند يك نظم علمی دارند که با آن نظم علمی می‌شود آسمان را به زمین و زمین را به آسمان پیوند داد مسافرت کرد از نقطه‌ای به نقطه‌ای رفت و بهره‌برداری کرد و اکتشاف داشت و مانند آن، پس این مجموعه يك مجموعه منسجمی است این را که شما می‌بینید، اگر غیر خدا اله دیگری در عالم بود در آسمان بود یا در زمین بود این نظم حاصل نبود.

۱. سوره یونس، آیه ۶۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۶.

۳. سوره صافات، آیه ۱۵۲.

۴. سوره بقره، آیه ۱۶۳.

در سوره مبارکه «انبیاء» آنجا مبسوطاً گذشت که ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾<sup>۵</sup> اگر غیر از خدای واحد خدای دیگری در عالم بود که گوشه‌ای از گوشه‌ها را اداره می‌کرد این نظم جهان فرو می‌ریخت جهان منظم نبود، چرا؟ برای اینکه هر اله باید يك گوشه خاص را تدبیر کند

### شبهه عدم تنازع خدایان دو گانه در مدیریت عالم

يك اشکال معروفی بود که در ذیل آن آیه مطرح شد و مبسوطاً پاسخ داده شد الآن هم شما به تبیان مرحوم شیخ طوسی مراجعه کنید می‌بینید این اشکال به صورت شناور و سرگردان هست مرحوم امین‌الاسلام یا طرح نکرد یا خیلی رقیق از کنارش گذشت این اشکال از دیرزمان بود حتی برای خیلی از اهل نظر، آنها این اشکال برهان تمنع را خواستند با توارد علتین حل کنند در حالی که این چنین نیست برهان تمنع دلیل خاص خودش را دارد برهان توارد علتین چیز دیگر است. خب اگر دو خدا در عالم باشند چرا نزاع می‌کنند؟ منشأ نزاع یا جهل است یا هوس و جاه‌طلبی است یا عجز است منشأ نزاع یکی از این امور است دیگر، اگر دو خدا هر دو مصلحت واقعی را می‌دانند حقیقت نفس‌الامری را می‌دانند مفاسد را هم می‌شناسند خب عالم را برابر با «ما هو الواقع و المصلحة» اداره بکنند جهل که ندارند جاه‌طلب هم که نیستند عجز هم که ندارند خب چرا فساد پیدا می‌شود چرا ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾<sup>۶</sup>؟ ما تلازم مقدم و تالی را قبول نداریم ممکن است - معاذ الله - دو خدا باشد چون «ما هو الواقع، ما هو في نفس الأمر، ما هو المصلحة، ما هو الملاك» را بلدند هر دو و غرض و مرض و جاه‌طلبی ندارند و عجز ندارند با هماهنگی هم عالم را اداره می‌کنند. این اشکال از دیرزمان بود حتی به بعضی از متأخرین رسیده است. شما به شرح

۵. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۶. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

اصول فلسفه مراجعه می‌کنید در آن بخشی که سیدناالاستاد مسئله توحید را مطرح کرده است آن پاورقیها را می‌بینید، می‌بینید اینها هم گرفتار چنین شبهه‌ای بودند، به زحمت برهان تمنع را به برهان توارد علّتین برگرداندند گفتند چه می‌شود که دو خدا با هم با هماهنگی عالم را اداره کنند.

### بطلان شبهه مذکور در کلام علامه طباطبائی

سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) - که المیزان بودن المیزان در اینجاها مشخص می‌شود - بیانشان در ذیل همان آیه سوره مبارکه «انبیاء» گذشت که می‌فرمایند اینها خیال می‌کنند که دو خدا مثل دو پیغمبرند - معاذ الله - یا دو امام‌اند که ما يك نفس الامر داریم يك ما هو الواقع داریم يك ما هو الملاك داریم یا ما هو المصلحة داریم که این دوتا خدا کارشان را برابر با آن انجام می‌دهند این دیگر خدا نشد! ما واقعی نداریم، مصلحتی نداریم، نفس‌الامری نداریم، هیچ یعنی هیچ، این خداست و دیگر هیچ آن خداست و دیگر هیچ، اگر نفس‌الامر هست اگر واقعیّت هست اگر ملاك هست همه ممکنات‌اند از این دو نشئت می‌گیرند چون دوتا ذات‌اند (يك) صفاتشان هم عین ذات است (دو) دوتا علم است دوتا قدرت است دوتا تشخیص است دوتا واقعیت است دوتا نفس‌الامر است دوتا ملاك است مگر ما يك نفس‌الامری داریم يك واقعی داریم که این دوتا خدا کارشان را مطابق آن انجام بدهند؟! اینکه می‌شود دوتا پیغمبر، بله دوتا امام دوتا پیغمبر هیچ نزاعی با هم ندارند برای اینکه ما هو الواقع معلوم است اما دوتا خدا اگر فرض شد - معاذ الله - بقیه عدم محض است، عدم محض یعنی عدم محض! نفس‌الامری ما نداریم ملاکی نداریم. نفس‌الامر موجود ممکن است نه موجود واجب، ما می‌گوییم مطابق با واقع مطابق با نفس‌الامر، بله واقع را او آفرید نفس‌الامر را او آفرید اما خدا که کارش را مطابق با نفس‌الامر و واقع انجام نمی‌دهد وقتی الف داشتیم و باء شده دو خدا چون

صفاتشان عین ذات است پس دوتا علم داریم دوتا تشخیص داریم، اگر دوتا علم داشتیم دوتا نفس الامر داریم دوتا واقعیّت داریم اول دعوا همین جاست، عالمی پیدا نمی شود.<sup>۷</sup>

اینکه مقدم و تالی را در سوره مبارکه «انبیاء» بیان کرده است بطلان تالی را در سوره مبارکه «ملک» بیان کرده ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾<sup>۸</sup> لکن التالی باطل چرا؟ برای اینکه ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ﴾ این ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ﴾ نه یعنی بار دوم، یعنی مازاد بالا اول ولو بار صدم و هزارم، هزار بار هم که بروی به سراغ عالم جز نظم چیزی نمی بینی ﴿هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ﴾<sup>۹</sup>، یعنی لکن التالی باطل فالمقدم مثله. برهان تمنع یعنی برهان تمنع؛ به هیچ وجه به برهان توارد علتین بر نمی گردد، اگر دوتا خدا شد عالم مستحیل است که نظم داشته باشد؛ هماهنگی کنند و برابر واقع اداره کنند کار دوتا پیغمبر است و دوتا امام، لذا فرمود اگر دو خدا باشد حتماً دعواست ﴿لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ هر کدام کار خودش را انجام می دهند نه اینکه اینها کینه دارند نه خیر، این خدا علمش عین ذات اوست يك نحو اداره می کند آن خدا علمش عین ذات اوست طور دیگر اداره می کند، اگر چند خدا داشتیم حتماً بی نظمی در عالم حاکم است ﴿لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ شما زمین را می خواهید طرزی اداره کنید که به آسمان بسازد؟ خب آسمان را الف آفریده زمین را باء آفریده، زمین را صاحبش طرز دیگر اداره می کند آسمان را طور دیگر اداره می کند، شما بخواهی از زمین به آسمان سفر بکنی اینها را هماهنگ کنی بهره های آسمانی را به زمین منتقل کنی فواید زمینی را به آسمان منتقل کنی این شدنی نیست، بخواهی دریا را به صحرا منتقل کنی، کشاورزی را به دامداری

۷. رک: المیزان، ج ۱۴، ص ۲۶۶ - ۲۶۸.

۸. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۹. سوره ملک، آیه ۳.

منتقل کنی، بحر را به نهر منتقل کنی اینکه شدنی نیست ﴿لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ هر کدام کار خودشان را انجام می دهند اصلاً خدا معنایش همین است.

### وحدانیت خداوند در خلقت و مدیریت عالم در قرآن

در سوره مبارکه «اسراء» از این دقیق تر گذشت؛ در اینجا می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ خب نه اینکه اینها می گویند هر کدام ما کار خودمان را داریم دخالت نمی کنیم استقلال قوا، خیر، این کار خودش را می کشد می خواهد کار خودش را اداره کند می خواهد زمین را اداره کند خب زمین که بدون آسمان نیست زمین که بدون فضا و هوا نیست، این زمین را می خواهد اداره کند آن طوری که خودش تشخیص می دهد خالق فضا و هوا می خواهد فضا و هوا را اداره کند آن طوری که خودش تشخیص می دهد اول دعواست ﴿وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ این می خواهد کار خودش را اداره بکند این غرض سوئی هم ندارد این خدا علمش عین ذات اوست زمین را این طور می خواهد اداره کند آن خدا علمش عین ذات اوست فضا و هوا را می خواهد آن طور اداره کند شما می خواهید از زمین به فضا و هوا بروی از او بهره بگیری خب نمی گذارد دیگر ﴿وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ والتالی بآسره مستحیل نه علوی می بینی نه ﴿لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ می بینی.

﴿هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾<sup>۱</sup> قرآن کریم می فرماید من سفره ای پهن کردم به درازای سفره هستی هستی یعنی آسمان را با همه موجوداتش زمین را با همه موجوداتش خلق کردم شما را دعوت کردم این طور نبود که اول انسان را خلق بکند کم کم سفره پهن بکند فرمود سماوات و آنچه در او هست، ارض و آنچه در او هست را من برای شما تسخیر کردم منتها شما عالم بشوید درس بخوانید بهره ببرید همان طوری که زمین را کندوکاو می کنید همه

۱. سوره زخرف، آیه ۸۴.

برکات را از زمین می‌گیرید در کُرّات دیگر هم بروید همین طور است منتها حالا باید بیشتر درس بخوانید قبلاً که سوار اسب می‌شدند فرمود ما این مَرکبها را برای شما خلق کردیم تا سوار بشوید و این ذکر را بگویید ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾<sup>۱</sup> الآن این چنین نیست که حالا اگر کسی سوار اتومبیل شد این ذکر مستحب نباشد یا سوار کشتی و هواپیما شد این ذکر مستحب نباشد آنها تمثیل است و نه تعیین الآن هم وقتی سوار هواپیما شدی این ذکر مستحب است، سوار کشتی شدی این ذکر مستحب است، سوار اتومبیل شدی این ذکر مستحب است این گونه از آیات برای تمثیل است و نه تعیین که فقط اینجا مستحب است بگویی ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا﴾ خب آنها را هم خدا مسخّر کرده است، پس کلّ این نظام را مسخّر کرده و هماهنگ کرده و به بشر این قدرت را داده [که آنها را تسخیر کند].

### لازمه پذیرش تعدّد خدایان

اگر - معاذ الله - بیش از يك خدا بود اول ناهماهنگی در نظام بود (يك) دوم دعوا در صاحبان قدرت بود (دو) ﴿لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ هر کدام کار خودشان را می‌خواهند انجام بدهند خب کار با این حل نمی‌شود بگوییم هر کدام کار خودش را انجام بدهد از باب تفكيك قوا بالأخره اينها به هم مرتبطاند یا نه؟ خب اگر فضا و هوا نباشد که چیزی از زمین روییده نمی‌شود که اگر آفتاب نتابد اگر این ابرها تولید نشود اگر نکاحی بین این ابرها نشود خب ابری باردار نمی‌شود این ازدواج برای آنها هم هست این فرمود: ﴿فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾<sup>۲</sup> این ودق شبیه نطفه است اینکه فرمود: ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾<sup>۳</sup> برای تلقیح و نکاح است اينها دارند صيغه عقد می‌خوانند خطبه

۱. سوره زخرف، آیه ۱۳.

۲. سوره نور، آیه ۴۳؛ سوره روم، آیه ۴۸.

۳. سوره حجر، آیه ۲۲.

عقد می خوانند که این ابرها باردار بشود چه اینکه صیغه عقد و نکاح می خوانند تا این گیاهها باردار بشود هم ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾ تا این گیاهها باردار بشود تلقیح بشود این عقد را می خوانند هم ابرها باردار بشود این ﴿فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾ شما در این کلمه «وَدْق» واژه پژوهی کنید می بینید آن نطفه ای که يك شتر ماده از نر می طلبد یا گوسفند ماده از نر می طلبد آن را می گویند «ودق» این ابرها نطفه می طلبند تا باردار بشوند و زایمان کنند بعد فرمود ما وقتی که اینها باردار شدند برای اینها رَحِم درست می کنیم که اینها شلنگی نبارند قطره ای ببارند، این خداست! خب حالا اگر چند خدا باشد هر کدام کار خودشان را دارند انجام می دهند پس ﴿إِذَا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ والتالی باطل فالمقدم مثله ﴿وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ والتالی باطل والمقدم مثله ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ او منزّه است از آنچه برای خدا وصف می کنند که برای او ولد قائل اند یا می گویند ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾<sup>۱</sup> یا تبّنی قائل اند یا اتّخاذ ولد قائل اند و مانند آن.

«و الحمد لله رب العالمين»